

سوسیالیسم و مجازات اعدام



آرش کمانگر

توضیح :

کتابچه ای را که ملاحظه میکنید ، گزیده مقالاتی است که در شش ساله اخیر توسط نگارنده ، به مناسبتهای مختلف در نقد مجازات مرگ نوشته شده است . این مقالات ، در طول سالهای گذشته - بصورت جداگانه - علاوه بر " هفته نامه پیوند " (چاپ کانادا) در شماری از سایتهای اینترنتی (از جمله سایت راه کارگر) نیز منعکس گردیده است .
با امید به لغو کامل هر نوع مجازات شکنجه و اعدام در سراسر جهان ،
بویژه کشور دهها هزار اعدام ، ایران !

Arash.k@rahekargar.net

آرش کمانگر آذر 1383 - دسامبر 2004



سوسیالیسم و مجازات اعدام

قسمت اول

مقدمه :

با آن‌که طرح شعار و ضرورت لغو کامل مجازات اعدام به متجاوز از 150 سال پیش بازمی‌گردد، ولی متأسفانه در ایران اساساً بعد از کشتارهای سال‌های نخستین دهه 60 بود که پاره‌ای از احزاب و جریانات سیاسی کشورمان به این آگاهی دست یافتند که یکبار برای همیشه با سنت غیرانسانی حکم اعدام چه برای جرایم سیاسی و چه برای جرایم غیرسیاسی تسویه حساب کنند.

در کشور ما اعتراض به احکام شکنجه، حبس و اعدام فعالین و زندانیان سیاسی از سوی اپوزیسیون قدمت طولانی دارد و چه در دوره رژیم سلطنتی و چه در دوره رژیم فقه‌پسندی طرح شده‌اند. اما غالب جریانات سیاسی کشور خواه در اپوزیسیون و خواه در پوزیسیون هنوز از نوعی معیار دوگانه تبعیت می‌کنند. این نیروها اگرچه از اعدام هم‌فکران و سایر مخالفین دشمن مشترک ناراحت‌اند و به آن معترض هستند ولی به هیچ‌وجه چنین حقی را (حق به قتل نرسیدن و اعدام نشدن) برای دشمنان خود قایل نیستند و بعضاً علناً و رسماً به خود و مردم وعده می‌دهند که جنایتکاران را به سزای اعمال‌شان خواهند رسانند.

در حال حاضر نیروهای سیاسی متشکل اپوزیسیون را در رابطه با نحوه برخورد با مجازات اعدام و لغو بی‌قید و شرط آن، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

1 - جریاناتی که هم‌دوش با کشورهای مدرن و نهادهای پیشرویی نظیر سازمان عفو بین‌الملل، خواهان لغو هر نوع مجازات اعدام هستند و این شامل جنایتکاران رژیم‌های استبدادی نیز می‌شود. جمهوری خواهان ملی ایران، حزب کمونیست، کومه له، سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) حزب کمونیست کارگری،

سازمان فداییان خلق (اکثریت) ، سازمان اتحاد فداییان خلق، اتحاد چپ کارگری، گروه ایرانی دفاع از حقوق بشر (حسین باقرزاده) ، کمیته دفاع از حقوق بشر در ایران (عبدالکریم لاهیجی) و گروه مهر ایران (محمد پروین) از جمله این نیروها هستند.

2 - جریاناتی که صراحتاً و با قاطعیت با لغو کامل مجازات اعدام مخالف هستند و از آن به عنوان یکی از راه‌های مجازات « مجرمین » دفاع می‌کنند. این نیروها و نحله‌های فکری، مذهبی و یا سیاسی خود به سه دسته تقسیم می‌شوند: الف_ کسانی که حکم اعدام را هم برای « جنایتکاران سیاسی و هم برای تبهکاران غیرسیاسی» لازم می‌دانند. ب_ کسانی که با اعدام مخالفین سیاسی مسئله دارند، ولی با اعدام «بهاکاران عادی» مشکلی ندارند. ج_ کسانی که از اعدام جنایتکاران رژیم حاکم دفاع می‌کنند اما مخالف اعدام انسان‌ها به خاطر جرایم و جنایات غیرسیاسی هستند.

در حال حاضر سازمان مجاهدین خلق ایران، بخش عمده سلطنت طلبان، اتحادیه کمونیست‌ها (سربداران) چریک‌های فدایی خلق (معروف به گروه اشرف دهقانی) و شورای ملی مقاومت، مخالف لغو کامل هر نوع مجازات اعدام هستند.

3- نیروهایی که هنوز موضع خود را مشخص نکرده‌اند و یا در پلتفرم و برنامه سازمانی و یا حزبی خویش در مقابل مطالبه انسانی و مترقی لغو بی قید و شرط هر نوع مجازات اعدام، سکوت نموده‌اند و یا در اوراق تبلیغی و ترویجی‌شان اثری از چنین مطالبه‌ای نیست. حزب دموکرات کردستان ایران، سازمان فداییان - اقلیت و حزب توده ایران از جمله نیروهایی هستند که تا امروز موضع صریح خود را مشخص نکرده‌اند.

(بعد التحریر : تاریخ نگارش این مقاله به شش سال قبل ، باز می‌گردد و در این فاصله تحولاتی در مواضع برخی جریانات سیاسی اپوزیسیون صورت گرفته است ، از جمله در دو ساله اخیر فدائیان اقلیت و حزب توده نیز به جرگه مخالفین حکم اعدام پیوسته اند که باید آنرا به فال نیک گرفت !)

اما در دستگاه قدرت سیاسی حاکم بر ایران_چه در طول تاریخ 2500 ساله شاهنشاهی‌اش_ و چه در طول تاریخ حکومت اسلامی اش ، نه تنها هیچ نشانه‌ای در حاکمان مبنی بر دفاع حتی صوری از این شعار و خواست اومانستی مشاهده نشده، بلکه بالعکس خود این حکومت‌ها، بزرگترین سازمانده قتل‌ها و کشتارهای سیاسی و

غیرسیاسی بوده‌اند. در طیف طرفداران جمهوری اسلامی_ آن هم در قسمت تحتانی و حاشیه‌ای‌اش_ فقط يك بار نشانه‌هایی از نزدیک شدن به شعار لغو قصاص و اعدام دیده شد که آن هم بلافاصله در نطفه خفه شد. روزنامه نشاط به دلیل چاپ دو مقاله در این رابطه، یکی به قلم باقرزاده و دیگری به قلم عمادالدین باقی از سوی محاکم قضایی جمهوری اسلامی تعطیل و سردبیر و مدیر مسوول آن روانه زندان شدند. اما اگر آن دسته از جریان‌های سیاسی که به دلیل اعتقادات مذهبی، فرقه‌ای و یا ایدئولوژیکی‌شان قادر نیستند از مجازات غیرانسانی اعدام دل بکنند_ مگر آن‌که اصولی مسلم از بینش‌های مذهبی و یا ایدئولوژیکی‌شان را نقد و رد کنند_ برای پاره‌ای از پیروان سوسیالیسم علمی که کماکان از مجازات اعدام دفاع می‌کنند، دیگر چنین توجیهی وجود ندارد چون این جنبش - آرمان، صراحتاً از بدو پیدایش خود، آشکارا با چنین مجازاتی مرزبندی داشته است. ذیلاً این مسئله را مورد تامل قرار می‌دهم.

* سوسیالیسم علمی و مجازات اعدام

سابقه اعتقاد به لغو کامل مجازات اعدام در این « جنبش_ آرمان » به 150 سال پیش بازمی‌گردد. هم کارل مارکس و هم فردریک انگلس در ارتباط با این مسئله اظهارات روشنی در نوشته‌های خود دارند.

مارکس در مقاله‌ای با عنوان مشخص « مجازات اعدام » که آن را می‌توانید در جلد هشتم مجموعه آثارش بیابید، می‌نویسد:

« اگر غیرممکن نباشد، در واقع بسیار دشوار است، اصلی بنا گردد که در نظر باشد با آن « اصل » برحق بودن و مفید بودن مجازات اعدام در جامعه‌ای که به متمدن بودن خود می‌بالد، اثبات گردد.» او سپس می‌افزاید: « این چه نوع جامعه‌ای است که وسیله بهتری برای دفاع از خود جز جلا نمی‌شناسد؟ آیا ضروری نیست به جای ستایش جلائی که دسته‌ای از جنایتکاران را اعدام می‌کند تا جا را برای جانیان بعدی باز کند، به طور جدی درباره تغییر سیستمی اندیشید که چنین جنایت‌هایی را به وجود می‌آورد؟ »

فردريك انگليس نیز در کتاب معروف خود به نام « منشا خانواده، دولت و مالکیت خصوصی » مجازات اعدام را نفی می‌کند و می‌نویسد: « مجازات اعدام ... نوع متمدن‌وار انتقام خونی است.» البته باید اذعان نمود که بنیان‌گذاران مارکسیسم به هیچ‌وجه نخستین کسانی نبودند که شعار نفی بی‌قید و شرط مجازات اعدام را مطرح کرده باشند، در این زمینه آن‌ها را شماری از روشنگران عصر انقلابات بورژوا_دموکراتیک همراهی می‌کردند که چه پیش از اظهار نظر مارکس و انگلس و چه پس از انتشار نوشته‌جات آن‌ها، به روشنی به نفی اعدام رسیده بودند. برای نمونه تقریباً هم‌زمان با انتشار « مانیفست حزب کمونیست » ویکتور هوگو_ نماینده مجلس و خالق رمان بینوایان_ طی نطقی در مجلس موسسان فرانسه در 15 سپتامبر 1848 درباره لغو مجازات اعدام چنین سخن می‌گوید: « بعد از فوریه (روزهای سرنگونی پادشاهی لویی فیلیپ) مردم به فکر بزرگی دست یافتند. آنان می‌خواستند که فردای آتش زدن تخت پادشاهی، چوبه دار را نیز به آتش بکشند. من عمیقاً متأسفم که آن‌هایی که در آن دوران بر عقول مردم غلبه داشتند و به اوج صمیمیت قلبی مردم نمی‌رسیدند، آنان را از اجرای چنین تصور عالی‌ای برحذر داشتند. شما با رای دادن به اولین ماده قانون اساسی، اولین فکر مردم را محقق نمودید و تخت پادشاهی را واژگون ساختید. اکنون آن فکر دیگر را هم محقق سازید و چوبه دار را سرنگون کنید. من به لغو حکم اعدام بدون قید و شرط و با قاطعیت رای می‌دهم.»

متأسفانه به رغم تاریخچه_ حداقل_ يك و نیم قرن مباحثات مربوط به ضرورت لغو حکم اعدام، به دلیل جهت‌گیری‌های انحرافی بخش اعظم جنبش جهانی سوسیالیستی در دوران پس از انقلاب اکتبر 1917 روسیه و شکل‌گیری « سوسیالیسم اردوگاهی» و حاکم شدن تفسیر استالینی بر بخش عمده خانواده بزرگ چپ، جنبش سوسیالیستی از شعارهای اولیه خود نظیر دموکراسی، آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی و ممنوعیت مجازات اعدام و شکنجه فاصله گرفت و با پذیرش انواع تفسیرات غیرمارکسیستی و صدا البته با لوث کردن مفهوم مبارزه طبقاتی و انقلابی در دستگاه فکری سوسیالیسم علمی، اعدام را به نوع « خوب» و « بد»!! تقسیم نمود و آزادی را برای « خلق» و « ضدخلق» جبرمندی کرد!!

به همین خاطر در چند دهه اخیر اکثریت کمونیست‌ها به جای آن‌که پیشقراول شعار نفی کامل اعدام باشند، عملاً در مقابل جریانات آزادی‌خواهی نظیر « عفو بین‌الملل» و « سبزه‌ها » قرار گرفته بودند که بی غل و غش از ضرورت لغو اعدام سخن می‌گفتند. در این میان وقتی بخش اعظم جریانات سیاسی ایران_ از جمله چپ_ در سال‌های اولیه پس از انقلاب بهمن 57 در برابر ماشین آدم‌کشی دادگاه‌های «انقلاب» به رهبری جلدانی چون خلخالی، که تندوتند عوامل رژیم پهلوی را از دم تیغ می‌گذراند، قرار گرفتند، به جای دفاع از حق حیات انسان‌ها و نفی بی‌قید و شرط مجازات اعدام، « کاسه داغ‌تر از آش» شدند و از « کم کاری » و « عدم قاطعیت» دادگاه‌ها در برابر جانیان رژیم سلطنتی می‌نالیدند، غافل از این‌که مدت کمی بعد، سران رژیم اسلامی این رهنمود « انقلابی و قاطعانه» اپوزیسیون چپ و غیر چپ را به گوش جان شنیدند و گروه گروه مخالفین چپ و دموکرات و مجاهد و لیبرال‌شان را به جوخه‌های مرگ سپردند !!

اما تلنگر فجایع هولناک پس از خرداد 60 بر ذهن نیروهای اپوزیسیون و چپ، چنان بود که آنها را وادار کرد به لایروبی اندیشه‌ها، برنامه‌های سیاسی و روش‌های مبارزاتی خود پردازند. در این رهگذر بخشی از چپ، جزیی از کاروان نه چندان بزرگی بود که دفاع از آزادی همه زندانیان سیاسی، نفی هر نوع شکنجه و اعتقاد به آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی را به بخشی از کاراکتر سیاسی خود مبدل نمودند. این تحول اگرچه در قیاس با تفکرات پیشگامان سوسیالیسم علمی نشانه هیچ‌گونه پیشرفتی نبود، اما در قیاس با افکار عقب‌مانده و ضددموکراتیک حاکم بر جریانات سیاسی کشور، گامی بسیار مثبت بود. به یاد داشته باشیم در آن زمان بودند جریاناتی که ضمن اعتقاد به «عدم انقلابی» از شعار ضد دموکراتیک « زندانی سیاسی انقلابی آزاد باید گردد» دم می‌زدند و هستند کماکان جریاناتی چه در طیف چپ و چه غیر چپ که از « نوعی اعدام » ، « نوعی شکنجه تاکتیکی » و بالاخره « نوعی اعمال استبداد » علیه نیروهای « بورژوازی » و یا « ضدخلقی» حمایت می‌کنند. آن هم در شرایطی که یکی یکی کشورهای جهان_ و تازه‌ترین آن‌ها آفریقای جنوبی پس از رهایی از آپارتاید_ به قافله لغو مجازات ضد بشری اعدام و شکنجه پیوسته‌اند. (بعدالتحریر : اکنون تعداد این نوع کشورها از صد هم تجاوز کرده است.)

قسمب دوم

واقعیست این است که مبارزه سختی در پیش است چرا که مجازات اعدام و « ضرورت ناگزیر آن برای مقابله با تبهکاری »؟! هنوز برای بسیاری از دولت‌ها و مردمان کماکان « عادی » ، « معقول » و « عادلانه » جلوه می‌کند. از ایران جهان سومی گرفته تا آمریکای جهان اولی، هنوز جوخه‌های تیرباران و تیرك اعدام و یا صندلی الکتریکی و آمپول کشنده، حق حیات انسان‌ها را به ریشخند می‌گیرند و قانون « قصاص » عهد بربریت را جامه عمل می‌پوشانند. از این‌رو در افتادن با به اصطلاح استدلال‌ات منادیان مرگ و نیستی، بخشی گریزناپذیر از رزم اجتماعی و سیاسی همه انسان‌های آزاده و ترقی‌خواه محسوب می‌شود.

ظاهراً طرفداران مجازات اعدام، برای توجیه اعتقاد و عمل خود « استدلالاتی » نیز در چننه دارند. آخر هرچه باشد آن‌ها در سال‌های پایانی قرن بیستم زندگی می‌کنند و نمی‌شود همان حرف‌های عصر « جاهلیت و توحش » را تکرار کرد. چکیده "دلایل" ایشان به قرار زیر است:

1 - کیفر اعدام سبب کاهش ارتکاب به جرم می‌شود. 2 - حکم اعدام قاتل، اولاً مرهمی است بر درد و رنج خانواده مقتول و ثانیاً اجرای آن توسط حکومت مانع از بروز هرج و مرج و انتقام جویی خودسرانه و گاه زیاده‌طلبانه بازماندگان مقتول می‌گردد. 3 - مجازات مرگ سبب ایجاد نوعی ترس در میان مردم می‌شود تا مبادا به فکر تبهکاری بیافتند بی آن‌که تاوانی سنگین برای عمل‌شان بپردازند. 4 - عمل اعدام و معدوم نمودن تبهکاران سبب بهسازی و پاکسازی جامعه بشری می‌شود. اگر میکروب و ویروس سلامتی انسان را به خطر می‌اندازند، تبهکاران و جانین نیز تندرستی جوامع بشری را تهدید می‌کنند. 5 - بخشی از جرایم خصلت ژنتیک دارد یعنی مجرم، مادرزادی دارای ژن‌های تبهکاری است. از این‌رو مقصر شمردن حکومت و نظام اجتماعی_اقتصادی موجود در پدید آوردن مفاسد و جرایم اجتماعی حرف‌های مفتی است که تنها از مغز " پوک و طبقاتی " کمونیست‌ها ناشی می‌شود!!

6 - مجازات اعدام وسیله‌ای برای کاهش خشونت اجتماعی و سیاسی است و بدون آن هرج و مرج جامعه را فرا می‌گیرد و ...

متناسب با این " دلایل " در هر کشور معین، بسته به عوامل تاریخی، جغرافیایی، مذهبی، سیاسی و اقتصادی مختلف تفسیرات و اضافات گوناگون و مشخصی به استدلال‌ات فوق‌الذکر افزوده و یا کاسته می‌شود.

برای نمونه مجازات مرگ در آمریکا در حال حاضر فقط برای مجازات قتل عمد به کار گرفته می‌شود و کسی را به خاطر جرایم اخلاقی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی به مرگ محکوم نمی‌کنند اگر هم نظیر مومیا ابوجمال (روزنامه‌نگار سیاهپوست امریکایی که حکم اعدامش به رغم گذشت 18 سال تحت فشار مردم به اجرا درنیامده) به اعدام محکوم شوند حتما يك پاپوش قتل برایش جفت و جور می‌کنند.

اما در ایران اسلامی که استبداد مضاعف مذهبی با استبدال " نرمال " سیاسی عجین شده، کیفر اعدام صرفاً برای مجازات قاتل صادر نمی‌شود بلکه طبق قوانین اسلامی این رژیم، مجازات جرایم عقیدتی، سیاسی، جنسی، اقتصادی و غیره نیز در مواردی مرگ است. مثلاً زنای محصنه، مسیحی شدن يك مسلمان، کافر شدن يك مسلمان، بهایی بودن، مبارزه سیاسی با حکومت مذهبی و ... اصولاً در اسلام، مجازات اعدام ادعای تحقق و یا جبران دو " حق " را دارد: حق الناس و حق الله. قصاص ابزار مقابله این دین برای جبران حق الناس (مردم) است و در این زمینه با دقت میکروسکوپی _همچون سلف خود تورات_ نظر داده است. « آزاد در برابر آزاد، برده در برابر برده، زن در برابر زن، جان در برابر جان، چشم در برابر چشم، بینی در برابر بینی، گوش در برابر گوش، دندان در برابر دندان، و زخم در برابر زخم » (سوره المائده)

و البته همچون مورد « مدرن » اوجی، سیمسون در امریکا (به فرض مجرم بودن‌اش) طبقات ثروتمند می‌توانند به ضرب پول از مجازات در برونند. پرداخت دیه در قوانین اسلامی راه در رفتن مجرم پولدار است.

اما حق الله شامل جرایمی می‌شود که محاربه با خدا، شرک، ارتداد و ... پنداشته می‌شوند که تماماً مبنای عقیدتی و یا مخالفت سیاسی دارند. سوره توبه در قرآن پر از آیات مربوط به این مساله است. البته از آنجا که ایران و جهان در 1400 سال پیش به سر نمی‌برند، پس حتی برای رژیم فاشیستی همچون جمهوری اسلامی نیز

اکنون دشوار است که علنا دگراندیشی را جرم بیندارد به همین خاطر دایما منکر وجود زندانی عقیدتی و سیاسی در ایران می‌شوند.

اما برای این‌که به اصطلاح استدلال‌ات مدافعین حکم اعدام نیز بی‌جواب نماند، لازم است خلاصه‌وار هم که شده نظری به دلایل شش‌گانه عمده آن‌ها بیندازیم، ولی قبل از آن لازم است دیدگاه مارکسیزم را در رابطه با نحوه برخورد با مقوله جرم و جنایت مورد بررسی قرار دهیم. در این رابطه به ویژه تنوری «زخود بیگانگی» انسان از جایگاه عمده‌ای برخوردار است.

نظام سرمایه‌داری که اینک بر تمام جهان سایه خود را گسترانده، سیستمی مبتنی بر نابرابری طبقاتی می‌باشد. در این نظام، اقلیتی از جامعه به خاطر مالکیت بر ابزارهای تولیدی و خدماتی و کنترل سرمایه، این موقعیت را دارند که از طریق به استثمار کشیدن اکثریت جامعه، روز به روز بر ثروت و قدرت خود بیافزایند. آن‌ها در این راستا، دولت و قدرت سیاسی حاکم را نیز در خدمت دارند و از آن برای انقیاد، سرکوب و تامین هژمونی فرهنگی، سیاسی و ایدئولوژیک خود بهره می‌جویند. این فرماسیون اجتماعی-اقتصادی به دلیل ارتزاق از قبل همین نابرابری حاکم بر جامعه، انبوه انسان‌های مزدبگیر و زحمتکش را در موقعیتی قرار می‌دهد که قادر به اخذ تصمیم آزادانه نیستند. البته در این نظام، ظاهراً انسان‌های کارگر برخلاف بردگان "آزادند" که نیروی کار خود را به سرمایه‌دار و کارفرمای خصوصی یا دولتی بفروشند و یا بفروشند و کسی به ضرب قانون و تفنگ، قادر به بکار واداشتن آن‌ها نیست یعنی ظاهراً هیچ‌گونه جبر سیاسی در کار نیست. ولی واقعیت این است که اکثریت کار و رنج با یک اهرم زیربنایی دیگر که همانا جبر اقتصادی باشد، عملاً از آزادی محروم می‌شوند، چرا که تن ندادن به فروش نیروی کار مساوی است با مرگ ناشی از گرسنگی.

نظام سرمایه با آن که از همگان انتظار دارد نیروی کارشان را به معرض فروش گذارند، قادر و مایل نیست حق کار را برای همگان به رسمیت بشناسد و آن را به مورد اجرا گذارد. قادر نیست برای این‌که چرخ‌های سیستم سرمایه‌داری بدون بروز بحران‌های ادواری و ساختاری نمی‌چرخد و عموماً بیکاری میلیونی همزاد نظام سرمایه است. مایل نیست برای این‌که وجود بیکاران حکم ارتش ذخیره کار را برای

طبقه بورژوا دارد که با بهره‌گیری موثر از آن قادر است قدرت چانه‌زنی بخش شاغل طبقه کارگر را برای بهبود سطح معیشت خود کاهش دهد.

و می‌دانیم_ و این را حتی دانشگاه‌ها و انستیتوهای جامعه‌شناسی بورژوازی نیز تایید می‌کنند_ که بیکاری و فقر و عوارض روحی و خانوادگی ناشی از آن یکی از عوامل مهم بروز ناهنجاری‌های اجتماعی نظیر اعتیاد، دزدی، فحشا و جنایت و خشونت است. ناگفته پیداست که بسیاری از ناهنجاری‌ها و تبهکاری‌ها دارای ریشه‌ها و علل بسیار متنوعی است که نادرست است آن را به شیوه‌ای اکونومیستی، صرفاً ناشی از بیکاری بدانیم. به هر حال نباید از یاد برد که انبوه مزدبگیران شاغل نیز به رغم اشتغال قادر نیستند لاف‌در سه‌پنجم سیاره ما حتی نیازهای اولیه و نرمال خود و خانواده‌شان را تامین کنند. به علاوه تبعیضات اجتماعی گوناگون از تبعیض جنسی گرفته تا نژادی و ملی، از سرکوب‌های سیاسی گرفته تا فشارهای مذهبی، نقش مهمی در پدیداری انواع ناهنجاری‌های اجتماعی ایفا می‌کنند.

بنابراین مارکسیزم معتقد نیست که اکثریت انسان‌ها در نظامات سرمایه‌داری "آزاد" به دنیا آمده و "آزادانه" رشد می‌کنند. انسان در این نظام اسیر از خود بیگانگی است و قادر نیست به دلیل عملکرد ناشی از عوارض گوناگون اقتصادی، سیاسی، خانوادگی و روانی این نظام، "قائم به ذات" گردد، یعنی "سوار" بر شخصیت خود شود. اکثریت ستمکش جوامع سرمایه‌داری، به معنای حقیقی کلمه "حاکم بر سرنوشت خود" نیست نه به لحاظ برابری سیاسی و نه به لحاظ برابری اقتصادی.

این شعور اجتماعی نیست که وجود اجتماعی انسان‌ها را تعیین می‌کند، بالعکس این وجود اجتماعی یعنی زیربنای اقتصادی است که در تحلیل نهایی، روبنای سیاسی، اجتماعی و رفتاری جامعه را رقم می‌زند. بنابراین ما نه تنها اعدام و شکنجه را به رسمیت نمی‌شناسیم بلکه دقیقاً با درک بورژوازی از مقوله جرم و جنایت نیز از اساس مرزبندی داریم. ما معتقد نیستیم که هیچ جرمی ریشه مادرزادی داشته باشد. "جنایتکارترین" آدم‌ها نیز وقتی کودک بودند "معصوم" بودند، مشغول بازی‌ها و سرگرمی‌های کودکانه خود بودند. حتی اسلام نیز که این قدر بر قصاص و مجازات مرگ می‌گوید معتقد است که کودکان "معصوم‌اند" و در صورت مرگ مستقیماً به "بهشت" می‌روند. این البته تناقض آن‌هاست که چگونه کودک بی‌گناه در سنین بالگی قادر و یا مایل به ارتکاب جرم می‌شود، خانواده، جامعه، دولت و در تحلیل نهایی

زیربنای اقتصادی_اجتماعی چه بلایی به سرش آورده، چه گلی به سرش زده که اینک از عمل او که ناشی از خودبیگانگی اوست شرمنده و یا خشمگین است. اگر نظام اجتماعی حاکم با اعدام قاتل از او انتقام می‌گیرد و خون را با خون می‌شوید، پس چه کسی باید از جامعه انتقام بگیرد که کودکان سرخوش و بازیگوش خویش را در سنین بالگی همچون جنایتکار تحویل جامعه بشری می‌دهد؟!

بنابر گفته‌های فوق ما نه تنها با مرگ و شکنجه قربانیان ناهنجاری‌های نظام طبقاتی مخالفیم بلکه با مجازات طولانی‌مدت، بی‌خاصیت و بی‌هدف تبهکاران نیز مخالفیم. در واقع ما از نقد زندان بزرگ سرمایه به نقد زندان‌های مشخص می‌رسیم. زندان در دیدگاه ما می‌بایست مرکز بازپروری تبهکاران و محیطی برای کسب آموزش، تخصص، درمان روانی، بهبود روحی_عاطفی، و در یک کلام دمیدن احساس مفید بودن در روح و جان آن‌ها باشد و این در چارچوب سرمایه‌داری تحقق‌ناپذیر است. زندان‌های این نظام اگر محل شکنجه و زجرکش کردن تدریجی و روانی نمودن زندانیان نباشند، محیطی برای رفع از خودبیگانگی از آنان نیستند. در زندان‌های کنونی، زندانی علی‌القاعده " فاسدتر " و " تبهکارتر " راهی جامعه می‌شود تا بار دیگر چرخه جنایت، دستگیری و اسارت را تکرار کند.

اما مقوله جرایم به اصطلاح سیاسی حدیث دیگری است که آن را از دو زاویه مختلف باید مورد بررسی قرار داد. نخست این‌که طبقه سیاسی حاکم برای تداوم حکمرانی‌اش و سلب حق حاکمیت از اکثریت محروم، به طور علنی و یا پوششی، سعی در انقیاد و سرکوب مخالفین فرمانروایی خود می‌کند، یعنی استبداد سیاسی .

برای مقابله با این وضع بسته به شرایط سیاسی و ذهنی جامعه، گروه یا گروه‌هایی از مردم دست به واکنش می‌زنند. گاه اعتراض شفاهی و گاه راهپیمایی و اعتصاب و البته گاهی نیز قیام و جنگ مسلحانه.

این اما در قاموس رژیم مستبد، " جرم " تلقی می‌شود. حال آن‌که کمونیست‌ها خلاف آن می‌اندیشند، نه بدین خاطر که خون و خونریزی را لازمه گریزناپذیر هر نبرد طبقاتی و سیاسی ارزیابی کنند، بلکه بدین خاطر که طبقه حاکمه به دلیل بستن منفذهای ابراز وجود سیاسی و عقیدتی برای توده‌های مردم، امکانات قانونی بیان و اعتراض را از آن‌ها سلب کرده است.

ما اتفاقاً خوشحال خواهیم شد و آن را بسیار سودمندتر می‌بینیم هرگاه بورژوازی و دولت مبتنی بر اراده اقلیت بهره‌کش، بی‌هیچ مقاومتی و کاملاً مسالمت‌آمیز تسلیم عزم توده‌های میلیونی و لگدمال شده برای استقرار آزادی و برابری شود، اما علی‌العموم اقلیت استثمارگر مایل نیست و دلیلی نمی‌بیند که بدون مقاومت و کاربرد قهر تسلیم اراده مردم بشود. از این‌رو مبارزات " غیرقانونی " و از جمله کاربرد روش‌های شورشی و قهرآمیز در بسیاری موارد اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. دوم این که اگر شورش و کاربرد قهر توسط ستم‌کشان نشانی از جرم ندارد، کاربرد خشونت و خونریزی توسط عوامل و مزدوران طبقه حاکمه چطور؟

در این رابطه نیز ما اگرچه خواهان مجازات عادلانه کلیه جنایتکاران جنگی و حکومتی برای آگاه‌گری اذهان عمومی داخلی و خارجی هستیم، اما به هیچ‌وجه شکنجه و اعدام آن‌ها را تجویز نمی‌کنیم حتی اگر آدمی از قماش هیتلر و لاجوردی باشند. چرا که ما خود این جنایتکاران را معلول می‌دانیم و نه علت. این سیستم طبقاتی مبتنی بر فقر، جنایت و بازتولید ناهنجاری اجتماعی و روانی است که باید در پای میز واقعی محاکمه بنشینند. اگر هیتلر وجود نمی‌داشت سرمایه‌داری آلمان در دوره جنگ جهانی دوم، مسلماً آدم دیگری را برای اجرای مقاصد امپریالیستی خود به کار می‌گرفت. به همین خاطر است که می‌گوییم " شخصیت‌ها نیستند که تاریخ را می‌سازند، بلکه تاریخ است که شخصیت‌ها را می‌سازد. " اصولاً مارکسیزم مخالف کشتن شخصیت‌های " حقیقی " است. اما مرگ شخصیت‌های " حقوقی " (اگر در این‌جا عمداً آن را مساوی با سیستم بپنداریم) را حیاتی می‌داند. به تعبیر مارکس باید « به طور جدی درباره تغییر سیستمی اندیشید که چنین جنایت‌هایی را به وجود می‌آورد. »

اما برای این‌که بحث ما سوسیالیست‌ها در مورد رد مجازات اعدام برای توده‌های میلیونی که در طی قرون با انواع سنن و سموم عشیرتی، مذهبی و طبقاتی در مورد ضرورت قصاص مجرمین اشباع شده‌اند، قابل قبول باشد صرفاً نباید به یک تحلیل طبقاتی از مقوله جرم و جنایت و نیز پدیده از خودبیگانگی انسان‌ها بسنده نمود. در واقع برای این‌که در عرصه کارزار فرهنگی_ایدئولوژیک با هژمونی جاافتاده طبقه حاکمه مقابله کنیم لازم است وارد " حیات خلوت دلایل جدی " آن‌ها برای تداوم حکم

ضدبشری اعدام شویم. از این رو با هم مروری کوتاه خواهیم داشت به «استدلالات» ایشان.

قسمت آخر

دلیل اول: کیفر اعدام سبب کاهش ارتکاب جرم می‌شود!!

با يك مراجعه گذرا به آمار جرم و جنایت در کشورهایی که تحت فشار جنبش آزادیخواهانه مردم، تن به لغو مجازات اعدام داده‌اند، نظیر کانادا یا کشورهای اسکانديناوی، اثبات می‌شود که در قیاس با مثلا ایالات متحده، نه تنها زیاده‌تر نیست بلکه کمتر است و همچنان که سازمان عفو بین‌الملل نیز در جمع‌بندی‌های متعدد خود نشان داده، لغو مجازات اعدام در کشورهای گوناگون طبق آمار و ارقام انکارناشدنی، به هیچ‌وجه سبب تشویق قتل و جنایت و صعود آن نشده است. برای نمونه فکر نمی‌کنم در هیچ کشوری مثل ایران آدم‌ها را به خاطر حمل و یا مصرف مواد مخدر اعدام کرده باشند. اما می‌بینیم که به رغم این شقاوت، به اعتراف خود مسولین رژیم اسلامی تنها در ظرف يك سال تعداد دانش آموزان معتاد به دو برابر افزایش یافته است و باز می‌دانیم که کشور ما یکی از "معتادترین" کشورهای جهان است.

دلیل دوم: اعدام قاتل، اولاً مرهمی است بر رنج بازماندگان مقتول و ثانیاً وسیله‌ای است برای جلوگیری از بروز هرج و مرج و انتقام خودسرانه و گاه زیاده‌طلبانه بستگان مقتول!!

در پاسخ باید گفت اولاً برای جبران رنج يك عده آیا باید خانواده فرد خطاکار را داغدار کرد و "رنج" را به آنان منتقل نمود؟ در واقع درد به جای مداوا به جان و جان‌های دیگری منتقل شده است. ثانیاً تحقیقات روان‌شناسانه ثابت نموده که در بسیاری از موارد، اعدام قاتل به هیچ‌وجه سبب آرامش‌خاطر بازماندگان مقتول نشده است. "خون را با خون نمی‌توان شست" این صرفاً يك تز علمی در حوزه رنگ‌شناسی نیست، يك ضرب‌المثل زیبای ایرانی نیز هست. ثالثاً این نیز محرز نیست که با مرگ قاتل، عطش انتقام در خانواده مقتول خاموش شود. در موارد متعددی دیده

شده که حتی پس از اعدام قاتل نیز فرد یا افرادی از خانواده او طعمه انتقام جویی کور شدند. دولت به جای این نوع ترهات و حرافی پیرامون هرج و مرج بهتر است این مساله را در جامعه جا بیاندازد که با خون و خونریزی نمی‌توان مرهمی بر هیچ درد و رنجی گذاشت. تشویق بشردوستی و نوع‌دوستی و استقرار آزادی و برابری بی حد و حصر مهمترین راه جلوگیری از عصیان‌های فردی و جمعی است.

دلیل سوم: مجازات اعدام سبب ایجاد ترس در میان مردم می‌شود تا کسی دیگر به فکر قتل و تبهکاری نباشد!!

این به اصطلاح دلیل را دیگر بسیاری از مراکز آمارگیری و حتی ادارات پلیسی جوامع سرمایه‌داری نیز به پیشیزی نمی‌خرند. مثال بالا در مورد اعدام قاچاقچیان در ایران و نیز اعدام ده‌ها هزار دگراندیش به جرم مخالفت سیاسی با جمهوری اسلامی نه از میزان ترافیک مواد مخدر کاسته و نه سبب فروکش خشم مردم کشورمان از استبداد مذهبی حاکم شده است. در آمریکا نیز که هنوز صندلی برقی کار می‌کند، در بسیاری از محلات شهرها شب‌ها حتی پلیس تا دندان مسلح نیز جرات قدم‌زنی در خیابان و گشت سواره ندارد حال آن که در کانادا که مجازات اعدام لغو شده، این وضع کمتر دیده می‌شود.

دلیل چهارم: مجازات اعدام، سبب پاکسازی يك ویروس مسری از پیکر جامعه بشری می‌شود و به پاکیزگی و بهسازی محیط اجتماعی مدد می‌رساند!!

در این " استدلال " چند پارامتر اساسی گم است : نخست این‌که فرد تبهکار را قابل اصلاح نمی‌داند و از تز " جرم_زنتیک " طرفداری می‌نماید، دوم این‌که جامعه و مشخصاً نظام اجتماعی_اقتصادی موجود را برای تولید و بازتولید تبهکاری مقصر نمی‌شناسد، و سوم این‌که چشم بر آمار کتمان ناشدنی جوامعی که هنوز ماشین مرگ در آن‌ها کار می‌کند می‌بندد. اعدام در این جوامع، سبب بهسازی محیط نشده بلکه بالعکس به بازتولید خشونت مدد رسانده است.

دلیل پنجم: بسیاری از جرایم خصلت " مادرزادی" دارند و نباید نظام و جامعه را مقصر شناخت و با نگهداری تبعکاران در زندان‌ها بر بودجه بیت‌المال فشار آورد!!

بورژوازی تاکنون در آزمایشگاه‌های خود میلیون‌ها دلار صرف نموده و می‌کند تا شاید با اثبات این " تز" هم‌چون در زمان فروپاشی بلوک شرق، فاتحه مارکسیزم و تحلیل طبقاتی و تنوری " زیربنا_روینا" را بخواند. اما برای رد این اراجیف، به ذکر یک مثال کوچک بسنده می‌کنم. دوستی می‌گفت یک روز سر کلاس درس زبان انگلیسی در کانادا، معلم از یک افسر پلیس تقاضا نمود که با شرکت در کلاس در مورد قوانین جاری صحبت کند. در وقت تنفس، آن افسر در پاسخ به یک سوال دوستم در مورد سیاست‌های احزاب افراطی راست کانادا گفت: من با سیاست‌های این احزاب مخالفم چون در صورت به قدرت رسیدن آن‌ها که یک وجهه‌اش کاهش و یا قطع مزایای اجتماعی (ولفر) برای فقرا جامعه خواهد بود، کار ما پلیس‌ها دشوارتر خواهد شد چرا که آمار جرم و جنایت افزایش خواهد یافت. لازم به تذکر است که همین جریان‌ات افراطی، سخت طرفدار ابقای مجازات اعدام در کانادا هستند. در ثانی اگر بورژوازی و رژیم‌های سرکوبگر به جای صرف میلیاردها جهت توسعه زندان‌ها، دادگاه‌ها، قوای انتظامی و نظامی، این پول را صرف حل و یا کاهش مشکلات عدیده اجتماعی و اقتصادی_ از جمله فقر و بیکاری_ می‌کردند، به راحتی می‌توانستند شاهد کاهش آمار بزهکاری باشند، ولی این‌ها ترجیح می‌دهند که این کار را نکنند چرا که وظیفه اساسی آن‌ها نه برقراری " عدالت" و مقابله با "جنایتکاران" بلکه جلوگیری از یورش اردوی کار و رنج به قلعه سرمایه و ممانعت از بروز انقلاب اجتماعی است. والا بسیاری از اساتید دانشگاه‌های غربی نیز اعتراف می‌کنند که تنها سهم کوچکی از مسابقه تسلیحاتی جهانی مثلا می‌تواند به قحطی و بی‌سوادی در کل قاره آفریقا پایان دهد.

دلیل ششم: مجازات اعدام به دلیل تشبیه خطاکاران، سبب کاهش خشونت می‌شود!!

در پاسخ باید گفت، از خشونت، خشونت زاده می‌شود نه صلح و صفا. همچنان که قهر عریان رژیم‌ها، عصیان قهرآمیز توده‌های لگدمال شده را به دنبال دارد. تحقیقات روانشناسی نیز ثابت نموده که بسیاری از والدین که نسبت به کودکان خود مرتکب خشونت و تنبیه بدنی می‌شوند، در دوران کودکی خود تنبیه شده‌اند و خشونت و آزار دیده‌اند. به علاوه در جوامعی نظیر کانادا که کودک‌آزاری جرم تلقی می‌شود و هم کودکان و هم والدین به روش‌های آموزشی و تربیتی صحیح ترغیب می‌گردند، تنبیه و آزار کودکان در قیاس با جوامعی نظیر ایران که مدعی است با واکنش خشونت‌آمیز نسبت به خشونت‌معیین می‌توان ریشه آن را خشکاند، به مراتب پایین‌تر است. به علاوه جدا از دلایل فوق‌الذکر، حکم اعدام به لحاظ قضایی نیز دارای دو اشکال عمده است: اولاً نامطمئن است و ثانياً بازگشت‌ناپذیر است. نامطمئن است چرا که در بسیاری موارد افراد بی‌گناه به دلیل عدم امکان اثبات بی‌گناهی خود، محکوم به مرگ می‌شوند. خلخالی جلاد در این باره يك بار به مزاح گفته بود اگر طرف بی‌گناه بود، چه بهتر، مستقیم به بهشت خواهد رفت!! بازگشت‌ناپذیر است، زیرا که در صورت پیدا شدن مجرم حقیقی و یا اثبات بی‌گناهی فرد معدوم، دیگر نمی‌توان حیات را به او بازگرداند. نتیجه این که چه به تحلیل طبقاتی مارکسیزم معتقد باشید چه نباشید، مجازات اعدام هیچ بنیان درستی ندارد که بتوان با پا کوبیدن بر آن، این ننگ جوامع مدعی تمدن را توجیه نمود.

منابع این مقاله :

- 1- ویکتور هوگو، درباره لغو حکم اعدام (خطابه در مجلس موسسان 15 سپتامبر 1848) ترجمه: ف. آزاد سرو، نشریه حقوق بشر، بهار 1365
- 2- حسین باقرزاده، اسلام و مجازات اعدام، مجله پر، فوریه 1997
- 3 - کارل مارکس، مجازات اعدام، مجموعه آثار جلد هشتم
- 4 - فردریک انگلس، منشا خانواده، دولت و مالکیت خصوصی
- 5 - ب. افسانه، در نکوهش نیستی، در ستایش زندگی، پاییز 1367
- 6 - سایت سازمان عفو بین‌الملل www.amnesty.org
- 7 - سایت گروه ایرانی حقوق بشر www.ihrwg.org



آخرین آمار مربوط به مجازات اعدام در جهان

ترجمه از سایت انگلیسی_فرانسوی www.ecart-type.com

_ 108 کشور در جهان به صدور مجازات مرگ پایان داده‌اند، خواه از طریق حذف این مجازات از قوانین کیفری و خواه در عمل. 22 کشور از این ممالک اگرچه انواعی از مجازات اعدام را در قوانین قضایی خود دارند، اما حداقل در ده سال اخیر اقدام به تحقق آن ننموده‌اند.

_ 87 کشور در جهان کماکان به حفظ و اجرای مجازات مرگ، وفادار مانده‌اند.

_ در سال 1999 شصت و چهار کشور اقدام به صدور حکم اعدام نموده‌اند.

وضعیت سال 2000

__ حداقل 1457 نفر در 28 کشور جهان طی این سال اعدام شدند و برای 3058 نفر نیز حکم اعدام در 65 کشور جهان صادر شده است.

__ 88 درصد از تعداد کل اعدام‌ها فقط در چین (با حداقل هزار مورد) صورت گرفته است. کشورهای عربستان، آمریکا و ایران در رتبه‌های بعدی قرار دارند. عربستان با 123 مورد، آمریکا با 85 مورد و ایران با 75 مورد.

کشورهایی که قوانین آن‌ها تحت هیچ شرایطی مجازات اعدام را تجویز نمی‌کنند:

آندورا از 1990، آنگولا از 1992، استرالیا از 1985، اتریش از 1968، آذربایجان از 1998، بلژیک 1996، بلغارستان 1998، کامبوج 1989، کانادا 1998، شیلی 2001، کاپ ورده 1981، کلمبیا 1910، کاستاریکا 1877، کوته‌دی آی‌وایر 2000، کرواسی 1990، جمهوری چک 1990، دانمارک 1978، جیبوتی 1995، جمهوری دومینیکن 1966، تیمور شرقی 1999، اکوادور 1906، استونی 1998، فنلاند 1972، فرانسه 1981، گرجستان 1997، آلمان 1987، یونان 1993، گینه بیسائو 1993، هاییتی 1987، هندوراس 1956، مجارستان 1990، ایسلند 1928، ایرلند 1990، ایتالیا 1994، لیختن اشتاین 1987، لیتوانی 1998، لوکزامبورگ 1979، مقدونیه 1991، مالتا 2000، جزایر مارشال 1995، ملاوای 1995، موناکو 1962، موزامبیک 1990، نامیبیا 1990، نپال 1997، هلند 1989، نیوزیلند 1989، نیکاراگونه 1979، نروژ 1979، پاناما، پاراگونه 1992، لهستان 1997، پرتغال 1976، رومانی 1989، سن مارینو 1865، سان‌توم 1990، سیشل 1993، جمهوری اسلاو 1990، اسلوانی 1989، جزایر سلیمان 1997، اسپانیا 1995، سوئد 1972، سوئیس 1992، ترکمنستان 1999، توالو، اوکراین، بریتانیا 1998، اوروگونه 1907، وانواتو، شهر دولت واتیکان 1969، ونزوئلا 1863.

کشورهایی که قوانین آن‌ها تنها در موارد خاص و استثنایی مجازات اعدام را تجویز می‌کنند:

آلبانی 2000، آرژانتین 1984، بولیوی 1997، بوسنی هرزه‌گوین 1997، برزیل 1979، جزایر کوک، قبرس 1983، ال‌سالوادور 1983، فیجی 1979، اسرائیل 1954، لتونی 1999، مکزیک، پرو 1979

کشورهایی که کماکان به مجازات مرگ وفادارند، اما طی ده سال گذشته از به اجرا گذاشتن آن خودداری ورزیده‌اند:

بوتان، بروننی، بورکینا فاسو، جمهوری آفریقای مرکزی، کنگو، گامبیا، گرانادا، ماداگاسکار، مالدیو، مالی، ناروآ، نیجر، پاپوآ گینه جدید، ساموآ، سنگال، سری‌لانکا، سورینام، توگو، تونگا، ترکیه.

کشورهایی که مجازات مرگ را در قوانین خود حفظ نموده و آن را به اجرا می‌گذارند:

افغانستان، الجزایر، آنتی گوا، ارمنستان، باهاماس، بحرین، بنگلادش، باربادوس، بلیز، بنین، بیلوروس، بوتسوانا، بروندی، کامرون، چاد، چین، کامرو، کنگو، کوبا، دومینیکا، مصر، گینه استوایی، اریتره، اتیوپی، گابون، غنا، گواتمالا، گینه، هند، اندونزی، ایران، عراق، جامائیکا، ژاپن، اردن، قزاقستان، کنیا، قرقیزستان، کره شمالی، کره جنوبی، کویت، لانوس، لبنان، لسوتو، لیبیا، مالاوی، مالزی، موریتانی، مغولستان، مراکش، میانمار، نیجریه، عمان، پاکستان، فلسطین، فیلیپین، قطر، روسیه، رواندا، عربستان سعودی، سنت کریستوفر ونویس، سنت لویس، سنت وینسنت، سیرالئون، سنگاپور، سومالی، سودان، سوازیلند، سوریه، تایوان، تاجیکستان، تانزانیا، تایلند، ترینیداد و توباگو، تونس، اوگاندا، امارات عربی متحده، ایالات متحده آمریکا، ازبکستان، ویتنام، یمن، یوگسلاوی، زامبیا، زیمبابوه.

در سال 1999 انسان‌ها در کشورها و یا قلمروهای جغرافیایی زیر اعدام شدند:

افغانستان، مغولستان، نیجریه، بروندی، چین، کنگو، کوبا، مصر، ایران، عراق، ژاپن، اردن، مغولستان، نیجریه، پاکستان، فلسطین، فیلیپین، روسیه، امارات متحده عربی، آمریکا، ازبکستان، ویتنام و یمن. در مجموع در سال 99 تخمین زده می‌شود

که 1813 نفر در 31 کشور اعدام شده باشند. البته احکام صادره برای مجازات مرگ متجاوز از 3857 بوده‌اند که توسط قوه قضاییه 61 کشور و قلمرو صادر گردیدند. برطبق آمار سازمان عفو بین‌الملل در سال 99 بیشترین اعدام‌ها در کشورهای زیر صورت گرفته‌اند:

_ چین با 1236 فقره اعدام

_ ایران با 165 فقره اعدام

_ عربستان با 126 فقره

_ جمهوری دموکراتیک کنگو با 100 فقره

_ آمریکا با 98 فقره

صدور احکام مرگ برای مجرمین خردسال

چندین کنوانسیون (مقاله نامه) بین‌المللی از جمله: کنوانسیون بین‌المللی مربوط به حقوق مدنی و سیاسی، کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر، کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و مقاله نامه بین‌المللی حقوق کودک، با صراحت مخالفت خویش را با مجازات اعدام افراد کمتر از 18 سال بیان می‌کنند، با این همه طی سال‌های 1999 و 2000 هفت حکومت در جهان اقدام به اعدام کودکان زیر هجده سال نموده‌اند. این هفت کشور عبارتند از: ایران، جمهوری دموکراتیک کنگو، نیجریه، پاکستان، عربستان سعودی، آمریکا و یمن. این در حالی است که کشورهای آمریکا، ایران، یمن و نیجریه از امضاکنندگان کنوانسیون جهانی حقوق مدنی و سیاسی هستند. در همین رابطه شایان ذکر است که حکومت چین از سال 1997 اقدام به لغو مجازات مرگ برای مجرمین زیر 18 سال نموده است. اخیراً کشور پاکستان نیز از نمونه چین پیروی کرده است، اگرچه هر دو کشور سخت به صدور احکام مرگ برای بزرگسالان وفادارند.

* از سال 1995 میلادی 25 کشور دیگر به جرگه مخالفین حکم اعدام پیوسته‌اند که به تفکیک سال عبارتند از:

1995 جیبوتی، موری، ملداوی و اسپانیا برای تمام جرایم

1996 بلژیک حکم اعدام را برای تمام جرایم لغو کرد

1997 گرجستان، نیال، لهستان و آفریقای جنوبی (برای تمام جرایم) و بوسنی و هرزه گوین برای جرایم عمده .

1998 آذربایجان، بلغارستان، کانادا، استونی، لیتوانی و بریتانیا (برای تمام جرایم)

1999 برمودا، قبرس، لتونی، تیمور شرقی، ترکمنستان و اوکراین

2000 آلبانی حکم اعدام برای بخش عمده جرایم را لغو کرد ضمن این که در همین سال کشورهای مالتا و " کوته دو ایووایر " این مجازات را برای تمام جرایم لغو نمودند.

موخره مترجم

حال جا دارد در ادامه کمپین بشردوستانه خویش علیه مجازات بربرمنشانه اعدام، نه تنها به مبارزه بر علیه جمهوری اسلامی بپردازیم، بلکه گریبان آن بخش از اپوزیسیون انتقامطلب را نیز بگیریم که علی‌رغم ادعای مخالفت با استبداد و توحش و وفاداری لفظی به مبانی حقوق بشر، کماکان به مجازات اعدام پای‌بند هستند و از هم‌اکنون سلاح انتقام خویش را بر سندان کین، آبدیده و تیز می‌کنند. از این رو وظیفه هر شهروند آزادی‌خواه ایرانی است که تا دیر نشده و دست اینان به اهرم قدرت سیاسی گیر نکرده است، ایشان را برای لغو کامل هر نوع شکنجه و اعدام، و پذیرش بی‌چون و چرای آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی تحت فشار قرار دهند.

ضرورت تقویت کارزار جهانی برای لغو مجازات اعدام

سازمان عفو بین‌الملل در جدیدترین گزارش خود پیرامون آمار اعدام در جهان، می‌نویسد که میزان تحقق این نوع از مجازات ضدبشری در سال 2001 نسبت به سال 2000 دو برابر شده است. این گزارش صرفاً بر مبنای اعلامیه‌های رسمی نهادهای دولتی و قضایی کشورهای مختلف تنظیم شده و شامل اعدام‌های مخفیانه و قتل‌های سیاسی غیررسمی نمی‌شود.

عفو بین‌الملل می‌گوید که در سال گذشته دست کم 3048 نفر در 31 کشور جهان اعدام شدند، در حالی که این میزان در سال 2000 حدود 1457 مورد بوده است. چهار حکومت چین، ایران، عربستان و آمریکا کماکان (همچون سال‌های گذشته) رکورددار اجرای این نوع احکام شنیع و بربرمنشانه هستند. جمهوری اسلامی که در سال 2000 مقام چهارم را داشت، در سال 2001 به رتبه دوم رسیده است. سازمان عفو بین‌الملل علت افزایش چشمگیر مجازات اعدام در سال گذشته را ناشی از تلاش‌های هیستریک و خشونت‌بار رژیم چین برای مقابله با جرایم مختلف می‌داند چرا که این حکومت به تنهایی سه چهارم کل اعدام‌های جهان را به اجرا گذاشته است.

با این همه و علیرغم این پسرقت منفی، کارزار جهانی برای لغو مجازات اعدام توانسته قدم‌هایی نیز به جلو بردارد و شماری دیگر از حکومت‌ها و کشورها را برای لغو این مجازات ضدانسانی قانع کند به طوری که طی سال گذشته، شیلی حکم اعدام را برای جرایم زمان صلح و کشورهای بوسنی و یوگسلاوی حکم اعدام را در تمام موارد لغو کرده‌اند. بدین ترتیب تعداد کشورهایایی که تماماً یا بخشاً به اردوی انسانی لغو مجازات اعدام پیوسته‌اند به 110 کشور بالغ می‌شوند. با این همه بیش از 80 کشور در جهان از جمله: آمریکا، چین، ایران، عربستان، فلسطین، پاکستان، کوبا، افغانستان، الجزایر، بحرین، بنگلادش، بیلوروس، کنگو، کامرون، مصر، هند، اندونزی، عراق، ژاپن، اردن، کره شمالی و جنوبی، کویت، لبنان، فیلیپین، سوریه، تایوان، امارات متحده عربی، ویتنام، یمن، قزاقستان، ازبکستان و غیره کماکان در

قوانین قضایی خود به حفظ حکم اعدام وفادار مانده‌اند، هرچند حدود بیست عدد از این کشورها نظیر ترکیه، بوتان، سری‌لانکا و غیره طی ده سال گذشته از به اجرا درآوردن آن خودداری ورزیده‌اند. (بعدالتحریر : ترکیه اخیرا این مجازات را لغو کرده است)

از این رو باید گفت که روز به روز در پی تلاش‌های نیروهای بشردوست، نهادهای حقوق بشر و طیف چپ آزادیخواه در جهان، عرصه بر رژیم‌های وفادار به مجازات مرگ تنگتر می‌شود. این کمپین به ویژه با برگزاری کنفرانس بین‌المللی استراسبورگ در ژوئن 2001 وارد مرحله جدیدی از پیشروی خود شده و می‌رود که با مدد گرفتن از قدرت استدلال و از جمله این مساله که اجرای مجازات اعدام بر طبق آمارهای موجود_ تاثیر در کاهش جرایم نداشته، عرصه‌های نوینی را فتح کند. گسترش این نوع روشنگری‌ها و کلا راه اندازی يك کارزار وسیع برای لغو مجازات مرگ، به خصوص در ایران امروز از اهمیت به‌سزایی برخوردار است. چرا که همانطور که گفته شد رژیم اسلامی ایران بعد از چین، دومین رکورددار این نوع کیفر ضدبشری و قرون وسطایی است.

به‌علاوه در ارتباط با این مساله، نه تنها باید به مبارزه با جمهوری اسلامی بپردازیم، بلکه گریبان آن بخشی از اپوزیسیون انتقام‌طلب را نیز باید گرفت که علیرغم ادعای مخالفت با استبداد و توحش و وفاداری لفظی به مبانی حقوق بشر، کماکان به مجازات اعدام پایبند هستند و از هم اکنون سلاح انتقام خویش را بر سندان کین، آبدیده و تیز می‌کنند. از این رو وظیفه هر شهروند آزادیخواه ایرانی است که تا دیر نشده و دست اینان به اهرم قدرت سیاسی گیر نکرده است، ایشان را برای پذیرش لغو کامل هر نوع شکنجه و اعدام و پرنسیپ بی‌چون و چرای آزادی‌های بی‌قید و شرط سیاسی تحت فشار قرار دهند.

کشتن یا نکشتن، این است پرسش اساسی!؟

بحث سنگسار و دیه، و فرافکنی اصلاح طلبان حکومتی!

پارلمان اروپا حدود دو هفته پیش قطعنامه‌ای در مورد وخامت اوضاع حقوق بشر در ایران، بویژه افزایش احکام اعدام و سنگسار منتشر نمود. آنها در جریان این موضعگیری مثبت، نارضایتی خود را از محافظه‌کاری و مماشات‌طلبی وزرای خارجه کشورهای عضو اتحادیه اروپا که گویا قرار بود در اجلاس اخیرشان در لوکزامبورگ، قطعنامه‌ای را برای ارایه به سازمان ملل تهیه و کارنامه حقوق بشر جمهوری اسلامی در ماه‌های اخیر را به چالش بطلبند، ابراز داشتند. در همین رابطه روزنامه "اعتماد" فاش نمود که در پی مذاکرات محمد جواد لاریجانی _ که علاوه بر ریاست صداوسیما، معاونت بین‌الملل قوه قضاییه را نیز برعهده دارد _ با مقامات اتحادیه اروپا و نیز نماینده سازمان دیده‌بان حقوق بشر قرار شده است، سازمان ملل هیچ بیانیه‌ای علیه جمهوری اسلامی صادر نکند. به نوشته این روزنامه، آنها ظاهراً به رژیم ایران يك سال فرصت داده اند. ناظران سیاسی استقبال گرم مقامات اسپانیایی از خاتمی و همراهان را در همین راستا معنا می‌کنند که در تضاد با تاکیدات مکرر نمایندگان پارلمان اروپا مبنی بر مشروط کردن همکاری‌های گسترده اقتصادی با جمهوری اسلامی به بهبود کارنامه حقوق بشر آن می‌باشد. یکی از موارد عمده نارضایتی پارلمان اروپا، افزایش صدور احکام سنگسار بر علیه زنان در ایران است. بر طبق يك برآورد متکی بر آمارهای رسمی دولتی، طی پنج سال گذشته حداقل 23 مورد حکم سنگسار در ایران اجرا شده است. بر طبق احکام شرعی فقهای اسلامی، مجازات قرون وسطایی " رجم " (سنگسار) یکی از انواع به قتل رساندن "مجرمین" است که مخصوص زنان خطاکار _بویژه زنانی محصنه _ می‌باشد. در

رابطه با شرعی بودن و اسلامی بودن این مجازات بربرمنشانه، تقریباً درآپارات اصلی رژیم ، اتفاق نظر وجود دارد. مثلاً چند ماه پیش " زهرا شجاعی " طی سفری که به اروپا داشت در جریان مصاحبه‌ای آشکارا اعلام نمود که حکم سنگسار جزئی از قوانین اسلامی بوده و نباید آن را به‌عنوان نقض حقوق بشر ارزیابی نمود. او که معاون رییس جمهور در امور مشارکت زنان و یکی از سوگلی‌های مروجین " فمینیسم اسلامی " است با این دسته گل، عملاً آبروی حامیان خود در طیف اپوزیسیون را برد. خود خاتمی نیز چندماه پیش طی يك کنفرانس مطبوعاتی در تهران، اجرای حدود اسلامی را به هیچوجه نافذ مبانی حقوق بشر ندانسته بود. اکنون برادر او _محمدرضا خاتمی_ نایب رییس دوم مجلس و دبیرکل جبهه مشارکت اسلامی (بزرگترین جریان طیف دو خرداد) همین ادعا را در گفت‌وگو با خبرنگار "سایت زنان" طرح می‌کند. وی در جریان این مصاحبه گفت: " در مورد مسایل حقوقی که ریشه در موازین شرعی ما دارد نمی‌توان آنها را به عنوان مخالفت با حقوق بشر تلقی کرد." با این همه مدتی است که شماری از اصلاح‌طلبان حکومتی و از جمله فراکسیون زنان در مجلس ششم ، به‌خاطر ملاحظات تاکتیکی و از جمله کاستن از " عناد " و فشار اتحادیه اروپا و سایر نهادهای بین‌المللی، خواستار برخی نرمش‌ها و چشم پوشی " قضات عزیز و عادل " از صدور برخی احکام شده‌اند. مثلاً در همین مصاحبه، محمدرضا خاتمی با کد آوردن از خمینی مبنی بر اینکه مصلحت نظام بالاترین مصلحت‌هاست، خواستار آن شده که به جای مجازات سنگسار از اشکال دیگر اعدام و کشتن استفاده شود. چرا که هنوز مجازات اعدام در ده‌ها کشور جهان وجود دارد و رژیم ایران بدین خاطر انگشت‌نما نخواهد شد، ولی مجازات‌هایی نظیر سنگسار، قصاص، گردن زدن، بریدن دست و پا و ... در حال حاضر فقط در چند کشور اسلامی اجرا می‌شوند و این مساله حساسیت زیادی را در افکار عمومی بین‌المللی برانگیخته است. در همین رابطه فاطمه راکعی نماینده مجلس شورای اسلامی طی سخنانی که در " سایت زنان " منعکس شده گفته که طرح مربوط به پیوستن دولت ایران به کنوانسیون بین‌المللی رفع تبعیض از زنان مجدداً به مجلس ارایه شده و از اینکه برخلاف آیین‌نامه مجلس و علیرغم گذشت چندماه از ارایه آن _هنوز به بحث گذاشته نشده است، انتقاد فراکسیون زنان را بیان نمود. لایحه مذکور بار اول در اسفندماه سال گذشته توسط خود دولت خاتمی به مجلس

ارایه شده بود، اما به گفته "کولابی" نماینده مجلس از تهران، به دنبال اولتیماتوم مشترک چند تن از آیت‌الله‌های حوزه علمیه قم مبنی بر حرام بودن چنین الحاقی، طرح مذکور بدون بحث توسط کروی از دستور جلسه خارج شد. اکنون با افزایش فشار پارلمان اروپا، فراقسیون زنان فرصت را برای طرح مجدد این لایحه و نیز طرح برابری دیه زن و مرد مغتنم شمرده‌اند. موضوع مربوط به دیه یا خونبها نیز از اینرو طرح شده که ظاهراً با موافقت خامنه‌ای، نمایندگان مجلس به لایحه مربوط به برابری دیه یک مسلمان با دیه یک اقلیت مذهبی رسمی کشور، رای مثبت داده‌اند. بگذریم که در مصوبه مذکور اقلیت‌های مذهبی ایران صرفاً پیروان سه دین: مسیحیت، یهودیت و زرتشتی هستند و سایر اقلیت‌ها از جمله بهاییان مشمول "الطاف" این لایحه قرار نمی‌گیرند. فاطمه راعی با استناد به همین مصوبه، خواستار برابری دیه زن و مرد شده است. او گفت که نابرابری زن و مرد در دیه (پرداخت خونبها) در قرآن وجود ندارد، اما چون در قرآن عدم تساوی زن و مرد در ارث و شهادت به رسمیت شناخته شده است، فقها لاجرم دیه را نیز مشمول این عدم تساوی ارزیابی می‌کنند.

اما یک موضع ترقیخواهانه و برابری‌طلبانه در برابر سه نرمش تاکتیکی و پراگماتیستی شماری از اصلاح‌طلبان حکومتی در زمینه: جایگزینی حکم سنگسار، الحاق ایران به عهدنامه منع تبعیض از زنان و موضوع برابری زن و مرد در دیه چه می‌تواند باشد؟ در ارتباط با این موضوعات مرتبط با حقوق و سرنوشت زنان کشورمان، به نظر من می‌توان روی نکات اساسی زیر پای فشرده:

1 - دعوا بر سر نفس مجازات است نه چگونه کشتن!!

صد کشور در جهان به قافله ملت‌های معتقد به لغو کامل مجازات اعدام پیوسته‌اند. اما در این میان جمهوری اسلامی در کنار حکومت‌های چین، آمریکا و عربستان جزو رکورد داران اجرای این مجازات ضدبشری و هستی‌ستیز به شمار می‌رود. بنابراین اصلاح‌طلبان حکومتی در قضیه جایگزینی مجازات سنگسار زنان "سورخ دعا" را تماماً گم کرده‌اند. تردیدی نیست که هر فرد اعدامی در هر گوشه‌ای از جهان وقتی

راهی جز مرگ در برابر خود نمی‌بیند، برایش مهم است که با درد و رنج کمتری حیات را بدرود گوید. از این رو میان کشتن با آمپول، تیرباران، حلقه‌دار، اتاق گاز و صندلی الکتریکی، با زجر کش شدن زیر شکنجه، زیر ساتور جلا و یا باران سنگ و یا پرتاب شدن از کوه فرق است و جهان هرچه که از دوران بربریت فاصله بیشتری گرفته سعی نموده کمتر از اشکال شکنجه‌آلود مجازات استفاده کند، خود چنین رفرمی نیز دستاوردی از مدرنیته است. اما يك مدافع جدی حقوق بشر و منزلت انسان نمی‌تواند برسر چگونه کشتن با وحوش حاکم بر مملکت ما، وارد چانه‌زنی و معامله شود. ما باید با نفس مجازات مرگ_ در هر شکل و شمایل آن_ به مخالفت برخیزیم. به‌قول ویلیام شکسپیر " بودن یا نبودن " این است پروبلماتیک اصلی!

از سویی دیگر ما با نفس مجازات و مجرم پنداشتن " زنان فاسد " (در فرهنگ جمهوری اسلامی) مخالفیم، حتی اگر در حد حبس و جریمه نقدی باشد. در جهان کنونی تنها دولت‌های انگشت شمار و به شدت عقب مانده‌ای مثل رژیم ایران وجود دارند که اولاً سکس خارج از، چارچوبه عقد و صیغه سنتی را به رسمیت نمی‌شناسند و ثانیاً و بدتر از آن برای برخی از اشکال فعالیت جنسی نظیر: زناى محصنه (سکس زن شوهردار با يك نفر غیر از همسر خود) حکم مرگ صادر می‌کنند. در جهان مدرن کنونی در قلمرو فعالیت‌های جنسی تنها مسایلی از قبیل: تجاوز، بچه بازی (پدوفیلیسم) و استفاده از کودکان برای صحنه‌های پورنوگرافیک، مجازات‌هایی در حد حبس تعیین نموده‌اند. اما تحت هیچ شرایطی نه رابطه جنسی پسرو دختر (قبل از ازدواج) نه رابطه جنسی دو همجنس‌گرا و نه هرگونه رابطه جنسی داوطلبانه (مبتنی بر تمایل و نه اجبار و تهدید و تطمیع) اعم از اینکه طرفین متاهل باشند یا نباشند، جرم تلقی نمی‌کنند تا چه برسد مجازات نرم یا خشنی برای آن تعیین نمایند یا ننمایند. این تنها جمهوری اسلامی ایران و رژیم‌های اسلامی مشابه آن هستند که اعمالی نظیر: زناى محصنه، همجنس‌گرایی و روابط عشقی خارج از سنت عقد و صیغه را جرم و گناه نابخشودنی تلقی می‌کنند و برای مواردی از آنها حکم مرگ_ آن‌هم به وحشیانه‌ترین شکل آن را_ صادر می‌کنند.

2 - چك بی محل، حرف بی‌مالیات !!

تاکید اصلاح‌طلبان حکومتی مبنی بر ضرورت پیوستن ایران به کنوانسیون بین‌المللی منع تبعیض از زنان نیز جدا از مصالح تاکتیکی آنها در برابر کشورهای پیشرفته غربی و نیاز مبرمشان به گسترش مناسبات اقتصادی با آنها، دارای هیچ ضمانت اجرایی نیست و از پشتوانه يك تعهد واقعی بهره‌مند نمی‌باشد. همچنانکه پیوستن جمهوری اسلامی به جمع کشورهای امضاکننده معاهده رفع تبعیض از کودکان و رعایت حقوق آنها و یا امضای بسیاری از کنوانسیون‌های سازمان جهانی کار توسط این رژیم، نه خیری به کودکان ایران رسانده و نه دستاوردی برای طبقه کارگر ایران، به همراه داشته است. چرا که در زندگی واقعی، برنامه‌ها و سیاست‌های رژیم، عملاً خلاف آن مصوبات بوده‌اند. برای نمونه هم بر تعداد کودکان فقیر افزوده شده است، هم بر اثر سوءتغذیه کودکان، به طور متوسط 6 سانتی‌متر از قدشان کوتاه‌تر شده و هم به اعتراف معاونت اجتماعی شهرداری تهران، کودکان خیابانی از 20 هزار نفر در سال 75 به بیش از يك میلیون نفر در سال جاری افزایش یافته‌اند. در زمینه وضعیت طبقه کارگر نیز خود بازوهای کارگری رژیم نظیر خانه کارگر و کانون عالی شوراهای اسلامی کار اعتراف می‌کنند که ما با يك تراژدی واقعی روبرو هستیم. به طوری که تنها در شش ماهه نخست سال جاری بیش از 75 هزار نفر از کارگران کارخانجات بیکار شده‌اند و اکثریت کارگران حتی با وجود داشتن دو یا سه شغل و یا اضافه کاری‌های طاقت فرسا کماکان در زیر خط فقر به سر می‌برند. بگذریم که صدها هزار کارگر صنعتی نیز گاه چند ماه حتی حقوق ناچیزشان را نیز دریافت نمی‌کنند. بنابراین حتی اگر لایحه مربوط به الحاق ایران به کنوانسیون رفع تبعیض از زنان در مجلس تصویب شود و با وتوی شورای نگهبان و فتوای آیت‌الله‌های حجرنشینین مواجه نگردد، باز همچون يك " چك بی‌محل " هیچ دستاوردی برای نیمی از سکنه کشور به همراه نخواهد داشت. رژیمی می‌تواند ادعا کند که از الغای تبعیضات جنسی دفاع می‌کند که تساوی زن و مرد را در تمامی عرصه‌های زندگی اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، خانوادگی و ... بپذیرد. و این البته از عهده رژیمی که زنان را لایق قضاوت و وزارت و ریاست نمی‌داند، در قانون اساسی‌اش آنها را رسماً از عضویت در شورای نگهبان، مجلس خبرگان، نهاد رهبری و نهاد ریاست جمهوری منع کرده است، آنها را در ارث، شهادت، طلاق، سرپرستی کودک، ديه،

دستمزد و ... در موقعیت پست‌تری نسبت به مردان قرار می‌دهد و بالاخره آزادی پوشش و مشارکت ایشان در بسیاری از رشته‌های ورزشی، هنری و حتی آموزشی را برنمی‌تابد، خارج است. اگر رژیم محمدرضا پهلوی با اعضای منشور جهانی حقوق بشر توانست بر خفقان و ساواک جهنمی لگام زند، رژیم اسلامی نیز خواهد توانست با امضای چنین عهدنامه‌هایی، حامی حقوق زنان و... باشد!!

3 - دیه، نمادی تلفیق شده از توحش و تبعیض طبقاتی !!

تقاضای اخیر زنان حکومتی برای قانع کردن آیت‌الله‌ها به پذیرش برابری زن و مرد در دیه، معنایی جز این ندارد که آنان فکر می‌کنند اگر نتوانسته‌اند در رابطه با نیازها و خواست‌های واقعی و برابری طلبانه زنان ایران قدمی بردارند، لاقلاً تلاش کنند در سهم‌بری از توحش و سنت‌های عشیره‌ای و قرون وسطایی تساوی زن و مرد را بر رژیم‌شان تحمیل نمایند.

در گذشته در جوامع مبتنی بر مناسبات عقب‌مانده قبیله‌ای، انسان‌ها می‌توانستند چنانچه در نزاع یا دعوایی، مرتکب قتل و یا ایجاد نقص عضو در طرف مقابل می‌شدند، برای رهایی از قصاص (معامله به مثل) در صورت برخورداری از استطاعت مالی، خون بهای فرد مقتول یا معلول را به خانواده‌اش پرداخت کرده و از مجازات رهایی یابند، در برخی قبایل باید دختر دم بختی را نیز تحویل قبیله مقابل می‌دادند. حکام عصر شترچرانی بر این توحش طبقاتی و مبتنی بر خونخواهی، اسم دیه گذاشته‌اند و در تمام طول حاکمیت‌شان آن را به اجرا نهاده‌اند. بر طبق احکام اسلام، دیه يك زن نصف دیه يك مرد است. یعنی خانواده زن مقتول، نصف خانواده يك مرد مقتول، از قاتل یا خانواده او می‌تواند پول (یا معادل آن) دریافت کند.

دیه سوپاپ اطمینان طبقات دارا برای در رفتن از مجازات بوده است. آنان می‌توانند جان يك فقیر را بگیرند بعد با سوءاستفاده از نیاز مالی خانواده تهیدست مقتول، با پرداخت "خون بها" «بی آنکه حتی يك ماه در حبس به‌سر ببرند، آزادانه بگردند و به ریش خلاق بختند. سنت عقب‌مانده پرداخت خون‌بها اکنون در بسیاری از کشورهای جهان ور افتاده است. در جوامع امروزی شما اگر جنایتی در حق کسی

مرتکب شوید، نمی‌توانید با تطمیع خانواده او از مجازات و محاکمه عادلانه در بروید. یعنی حتی اگر خانواده فرد مقتول یا مضرور گذشت کند، جامعه و سیستم قضایی گذشت نمی‌کند. در ایران کنونی اما اینطور نیست. چنانکه دیدیم چگونه جلال‌الدین فارسی (نامزد حزب جمهوری اسلامی در اولین انتخابات ریاست جمهوری) به دنبال قتل يك دهقان در منطقه طالقان، و یا پسر فلاحیان علی‌رغم کشتن يك مامور نیروی انتظامی در تهران توانستند از مجازات در برونند. اکنون " زنان بارگاه خلفا " قصد دارند " نرخ خون " خود را در این تجارت مبتنی بر توحش و کیسه پول بالا ببرند. چنین تساوی را اینان در بلندگو جار می‌زنند تا " غرب " بداند که وضع زنان در ایران در حال " بهبودی " است !!

دغدغه جنبش مستقل زنان اما نه چنین تساوی طلبی‌های ارتجاعی، بلکه مبارزه برای محو کامل همه اشکال مردسالاری و پدرسالاری از يك طرف و مبارزه برای لغو تمامی شیوه‌های بربرمنشانه مجازات نظیر: اعدام، شکنجه، قصاص، سنگسار، تعزیر، حد، دیه و ... است. از همین رو وظیفه ماست که از طریق تحت فشار قرار دادن نهادهای بین‌المللی و دولت‌های مدعی حقوق بشر، حلقه محاصره و انزوا را روز به روز به دور این رژیم زن‌ستیز تنگ‌تر کنیم.

به انگیزه سالگرد فاجعه شهریور 67

مرگ بر مرگ !

ضرورت نفی مجازات اعدام هم در پوزیسیون ، هم در اپوزیسیون !

در مورد فاجعه قتل عام زندانیان سیاسی ایران در تابستان 1367 که طی آن در عرض چند هفته، هزاران کمونیست، مجاهد و مبارز جان باختند، تاکنون مقالات، خاطرات و کتاب‌های زیادی منتشر شده است، اما صحبت در مورد آن کماکان اهمیت دارد.

جمهوری اسلامی ایران اگرچه از بدو به قدرت رسیدنش يك لحظه از سرکوب و کشتار مخالفین غافل نبوده و هم در جریان یورش به کردستان و ترکمن صحرا و خوزستان و هم در جریان تیرباران گسترده فعالین و کادرهای احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون در ماه‌ها و سال‌های پس از خرداد 60 ، هزاران تن از شریفترین انسان‌های این مرز و بوم را از دم تیغ گذراند، اما فاجعه شهریور 67 به راستی نقطه عطفی نه تنها در بیلان جنایات بی‌شمار رژیم اسلامی بلکه در تاریخ قرون اخیر ایران بوده است. ماجرا از این قرار بود که بعد از سلاخی سال‌های 60 تا 64 ، هزاران تن از زندانیان سیاسی که در بیدادگاه‌های خود رژیم به حبس‌های کوتاه یا طویل‌المدت محکوم شده بودند، مشغول گذراندن دوران اسارت خود بودند و بسیاری از آنها در آستانه فاجعه تابستان 67 طبق قوانین خود رژیم باید آزاد می‌شدند. اما درست در همین هنگام، خمینی مجبور شده بود زیر فشار جنگ خانمانسوز هشت

ساله با عراق و جنبش صلح طلبی مردم کشورمان، جام زهر آتش بس را بنوشد. این اقدام برای رژیم‌می که از همان بدو به قدرت رسیدنش در فکر « صدور انقلاب اسلامی » و توسعه خلافت خود در خاورمیانه بود و می‌خواست « راه قدس » را از طریق « فتح کربلا » هموار کند، يك شکست استراتژیک و يك زمین لرزه واقعی بود. از این رو نه تنها بخشی از اپوزیسیون بلکه خود رژیم نیز به شدت در مورد ادامه حکمرانی آن تردید داشتند. به همین خاطر خمینی در مشورت با سایر سردمداران رژیم تصمیم گرفت از يك طرف انتقام شکست خود را در میداین جنگی جنوب و جنوب غربی از زندانیان بی دفاع سیاهچال‌های « وین » و « گوهردشت » و ... بگیرد و ناکامی فتح کربلا و قدس را در کامیابی فتح زندان‌های تهران و دیگر شهرهای بزرگ ایران جبران کند و از سویی دیگر با « قتل عام درمانی » خویشتن را از کابوس آزادی قریب الوقوع هزاران کادر و رهبر جنبش‌های اجتماعی از زندان‌ها رهایی بخشد و نسل جدید جوانان بعد از انقلاب را از تجربه و دانش سیاسی و سازمانگرانه هزاران زندانی چپ و مبارز محروم نماید. بدین ترتیب خمینی با ایجاد هیات‌های مرگ و فرمان اینکه هرکس را که بر اعتقاداتش پابرجا مانده بکشید!! در عرض چند هفته هزاران زندانی را که دوران " عادی " حبس خود را می‌گذراندند از دم تیغ گذراند که نیروهای اپوزیسیون، رقم آن را بین پنج تا بیش از ده هزار نفر تخمین می‌زنند که تاکنون اسامی بیش از چهار هزار تن از آنها توسط برخی رسانه‌های اینترنتی لیست شده است. در جریان آن فاجعه، هیات‌های مرگ معمولاً یکی دو سوال را در پیش روی زندانی قرار می‌دادند، بی آنکه به آنها هشدار می‌دادند که عواقب مرگ آلود پاسخ‌شان داده باشند. از چپ‌ها عمدتاً می‌پرسیدند که حاضر می‌شوی و نماز بخوانی؟ و از مجاهدین خواسته می‌شد که سازمان‌شان را به عنوان يك جریان منافق محکوم کنند. در جریان این پرسش و پاسخ چند دقیقه‌ای، هرکس بر « کفر و نفاق » باقی می‌ماند، به بند اعدامیان روانه می‌شد. رژیم سعی می‌کرد علت و عواقب این موج جدید بازجویی بر زندانیان آشکار نشود، با این همه بعد از تیرباران یا حلقه آویز کردن هزاران زندانی، زندانیان باقی مانده تا حدودی قادر به کشف ماجرا می‌شوند و از طریق بحث و مشورت‌های جمعی، تاکتیک نوینی اتخاذ می‌کنند و الا بسیاری از آن عزیزان زندانی سال‌های پایانی دهه 60 که اکنون در بیرون از زندان هرکدام سند زنده جنایات بی شمار رژیم هستند در صفوف ما نبودند و ابعاد آن فاجعه

می‌توانست به مراتب گسترده‌تر باشد.

ابعاد مشمنز کننده آن قتل عام به حدی بود که حتی منتظری نیز نتوانست ساکت بنشیند و دست به افشاگری از رژیم می‌کرد که خود یکی از معماران آن بود، نژاد. جسارتی که سبب مغضوب شدن وی و از دست دادن شانس جانشینی خمینی شد.

این اعتراف آن هم در بالاترین سطوح نظام، فرصت و امکان بی‌همتایی را برای پیگیری حقوقی و بین‌المللی آن فاجعه و به پای میز کشاندن سران جنایتکار رژیم فراهم می‌کند که خانواده‌های جان باختگان، زندانیان سیاسی سابق و نیروهای اپوزیسیون می‌توانند با تکیه بر آن، نهادهای بین‌المللی را برای اعمال فشار بر رژیم اسلامی بسیج نمایند. نامه اخیر جمعی از خانواده‌های قتل‌های سیاسی بعد از انقلاب به خاتمی که رونوشت آن را به کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل نیز فرستاده‌اند یکی از این تلاش‌هاست که طی آن خانواده‌های مذکور خواستار انتشار کامل اسامی، زمان اعدام و محل دقیق دفن عزیزان خود شده‌اند. از این رو در سالگرد فاجعه تابستان 67، اعزام یک هیات بین‌المللی حقیقت‌یاب به ایران برای بررسی همه‌جانبه ابعاد آن قتل عام هولناک، به یکی از مهمترین کارزارهای نیروهای آزادیخواه و بشر دوست تبدیل شده است.

بدون تردید آنچه انسان دوستان جهان از این تحقیق و افشای حقایق مد نظر دارند، انتقام‌گیری و تکرار دور باطل کشتن و کشته شدن نیست. طبیعی‌ست که روزی جنایتکاران اصلی نظام در یک دادگاه علنی و عادلانه به بازخواست کشیده خواهند شد و حبس‌هایی متناسب با نقش‌شان دریافت خواهند کرد. اما کشتن آنها نه دردی از خانواده‌های داغدار دوا می‌کند و نه فرزندان و بستگان جان‌باخته را به آنها بازخواهد گرداند.

تاکنون رسم بوده که نیروهای اپوزیسیون در مخالفت و یا مبارزه با رژیم‌های حاکم (پوزیسیون) از حبس، شکنجه و اعدام اعضا و فعالین خود شاکی بوده و پیگیرانه از همه امکانات داخلی و بین‌المللی، برای توقف اسارت و کشتار مخالفین نظام استفاده کنند، اما گویی این بشر دوستی و رفتار آزادیخواهانه تا زمانی تاریخ مصرف داشته که این نیرو یا نیروهای مفروض در صفوف اپوزیسیون بوده‌اند، ولی به محض اینکه پای ایشان به قدرت سیاسی کشیده شده و یا توانستند از پس رژیم برآیند، خود به استفاده از همان روش‌های نظام ساقط شده ترغیب می‌گردند و به نام

« دادخواهی » ، عوامل و حامیان رژیم سابق و بعدا هر مخالف سیاسی خود را از دم تیغ می‌گذرانند. بدین ترتیب تاریخ بشر، تاریخ خون خواهی و قصاص بوده است. در چنین سنت و منشی ، مجازات مرگ به نوع خوب یا بد، محق یا ناحق تقسیم می‌شود، لذا دور باطل مرگ طلبی تکرار می‌شود و چرخه خشونت، بازسازی و باز تولید می‌گردد.

دکتر علی شریعتی در ارتباط با واقعه کربلا و نیز به خون تپیدن مبارزین سیاسی در زمان شاه، جمله زیبایی دارد « آنان که رفتند، کار حسینی کردند، آنان که ماندند، کار زینبی بکنند » . یعنی آنها که در مصاف با نظام یزیدی حاکم جان می‌بازند، شهدای جاودان ملت خواهند بود، اما آنهایی که به جای می‌مانند باید در هر کوی و برزنی دست به افشاگری بزنند و خلاق را از جنایاتی که صورت گرفته، با خبر کنند.

شریعتی اما نگفت و یا نخواست بگوید که اگر این سلاله‌های « حسین یا زینب » دستشان به دستگیره قدرت گیر کرد، آیا قادرند جامه « یزید » و میرغضب نباشند؟! مسلما نه، چرا که هم شریعتی و هم دین او، بر انتقام، قصاص و خونخواهی مصر بوده‌اند. اگر یزید در واقعه معروف صحرای کربلا، بعد از روزها محاصره و هشدار باش، طی جنگی 72 تن از مخالفین خود را می‌کشد، علی در جنگ نهروان، به گفته تحسین آلود مورخان و واعظان شیعه، هزاران تن از مخالفین سیاسی‌اش (خوارج) را که حاضر به بیعت با او نبودند گردن زد. به طوری که « اسب مبارک » تا زانو در خون مخالفین فرو رفته بود !!

بنابراین مخالفت با حبس و شکنجه و اعدام تا زمانی که در صفوف اپوزیسیون هستیم و خود از قربانیان محسوب می‌شویم، اگرچه ضروریست و از « انفعال » بهتر است، اما « هنر » نیست. جسارت و شهامت آزادیخواهانه و بشر دوستانه راستین آن است که شما نه تنها با شکنجه و اعدام در دوره اپوزیسیون مخالفت کنید، بلکه با آن در دوره پوزیسیون نیز به مخالفت برخیزید.

این بدین معناست که ما با هر نوع قصاص و اعدام اشخاص حقیقی (انسان ها) مخالفیم و به جای آن مرگ اشخاص حقوقی (سیستم‌ها ، نظامات و قوانین ارتجاعی) را خواهانیم.

تا زمانی که خمینی زنده بود، بسیاری تمام سرمایه سیاسی خود را در شعار « مرگ بر خمینی » خلاصه کرده بودند، اما دیدیم خمینی مرد و آب از آب تکان نخورد،

لاجوردی جلاد ترور شد، اما ترور و کشتار به قوت خود باقی ماند. این موجودات هر قدر هم شنیع و پست، زابیده نظامات اجتماعی_اقتصادی معینی هستند. این مناسبات سیاسی اجتماعی اقتصادی جامعه است که تاریخ را رقم می‌زند. شخصیت‌ها، تاریخ ساز نیستند. اگر لاجوردی نامی هم به دنیا نمی‌آمد، باز جمهوری اسلامی به مثابه يك سیستم مبتنی بر استبداد مذهبی، نیاز داشت که مخالفین خود را به نام کفر یا نفاق سلاخی کند. برای این سیستم جهنمی فرقی نمی‌کند آمر قتل، خامنه‌ای باشد یا رفسنجانی. تفاوتی نمی‌کند عامل شکنجه و کشتار، لاجوردی باشد یا سعید امامی. همین منطق در مورد اعدام‌های غیر سیاسی و در ارتباط با بزهکاری اجتماعی نیز صدق می‌کند. ادعای اصلاح جامعه و یا جلوگیری از گسترش خشونت و جنایت، از طریق حذف فیزیکی بزهکاران اجتماعی، هیچگاه نتوانسته به هدف خود نایل آید. بالعکس طبق آمار مستدل سازمان عفو بین الملل و گروه موسوم به « به کائنات دست نزنید » که در رم مستقر بوده و یکی از نهادهای مهم جهانی برای مبارزه با مجازات مرگ است، میزان جرم و جنایت در کشورهایی که مجازات اعدام را لغو کرده‌اند به مراتب از کشورهایی که کماکان این حکم قرون وسطایی را اجرا می‌کنند، کمتر است. نمونه بارز این واقعیت را در جامعه مملو از خشونت ایالات متحده مشاهده می‌کنیم که بیشتر از هر کشور پیشرفته سرمایه‌داری به « حساب » مجرمین و جنایتکاران می‌رسد، اما کماکان تبهکاری در آن کشور بیداد می‌کند. امریکا در کنار چین، ایران، عربستان، جزو چهار کشور عمده دنیا هستند که بیشترین اعدام‌ها در آنها صورت می‌گیرد. به همین خاطر بود که حتی 150 سال پیش (درحالی که هنوز يك کشور نیز مجازات مرگ را ملغی نکرده بود) کارل مارکس نوشت :

« اگر غیر ممکن نباشد، در واقع بسیار دشوار است، اصلی بنا گردد که در نظر باشد با آن « اصل » بر حق بودن و مفید بودن مجازات اعدام در جامعه‌ای که به متمدن بودن خود می‌بالد، اثبات گردد. » وی سپس می‌افزاید « این چه نوع جامعه‌ای است که وسیله بهتری برای دفاع از خود، جز جلاد نمی‌شناسد؟ آیا ضروری نیست که به جای ستایش جلادی که دسته‌ای از جنایتکاران را اعدام می‌کند تا جا را برای جانیان بعدی باز کند، به طور جدی درباره تغییر سیستمی اندیشید که چنین جنایت‌هایی را بوجود می‌آورد؟ » (جلد هشتم از مجموعه آثار مارکس، مقاله مجازات اعدام)

خوشبختانه يك و نيم قرن پس از اظهارات بشر دوستانه مارکس و انسان گرایان دیگری چون ویکتور هوگو ، جهان شاهد تحول عظیمی در زمینه محدود سازی و لغو اعدام است ، به طوری که طبق آخرین آمار بیش از صد کشور در جهان، مجازات مرگ را به طور کامل لغو نموده‌اند. در زمینه اعدام‌های سیاسی، ابعاد پیشروی گسترده‌تر است. در حال حاضر به غیر از چند دولت در جهان که جمهوری اسلامی در راس آنها قرار دارد، هیچ حکومتی مبادرت به اعدام مخالفین سیاسی خود نمی‌کند، هرچند کمتر از صد کشور، کماکان در مورد جنایات و بزهکاری‌های غیر سیاسی اشکالی از مجازات مرگ را به کار می‌گیرند، که در این حوزه نیز رژیم اسلامی ایران در رتبه دوم قرار دارد، با این همه خود مقامات و رسانه‌های رژیم اعتراف می‌کنند که بزه، جنایت، فحشا، دزدی، قاچاق، اعتیاد و ... با ارقام نجومی در حال افزایش است.

اما اگر از جمهوری اسلامی بنا به ماهیت‌اش، انتظاری بیش از این نیست، آیا از اپوزیسیون مدعی آزادیخواهی و انسان دوستی هم نباید انتظار داشت که به عنوان يك تحول متمدانه، تکلیف خود را با مجازات بربرمنشانه اعدام معین کند؟ خوشبختانه حدود دو دهه است که شماری از فعالین اجتماعی و برخی احزاب و سازمان‌های سیاسی (عمدتاً چپ) تحولات مثبتی را برای نفی ترور و اعدام آغاز کرده‌اند به طوری که اکنون حدود يك دو جین از احزاب و گروه‌ها، لغو بی قید و شرط هر نوع مجازات مرگ (سیاسی و غیر سیاسی) را وارد برنامه و پلتفرم سازمانی خود نموده‌اند، با این همه چه در صفوف جنبش چپ و چه در صفوف نیروهای غیر چپ (نظیر مجاهدین خلق) مجازات اعدام، کماکان طرفداران پروپا قرصی دارد و برخی از آنها کتمان نمی‌کنند که دشمنان خود را از دم تیغ خواهند گذراند. در واقع از همین حالا، سلاح انتقام را برای روزهای آتی صیقل می‌دهند.

اما انسان‌های ترقیخواه نمی‌توانند _ حتی پس از سرنگونی رژیم اسلامی، ننگ قرار داشتن ایران در صدر کشورهای مجری اعدام را تحمل کنند، از اینرو ما در راستای حقوق بشر، تنها وظیفه افشای رژیم حاکم را نداریم، بلکه تحت فشار قرار دادن آن دسته از نیروهای اپوزیسیون که کماکان به مجازات مرگ وفادارند نیز جزو وظایف عاجل و تخطی ناپذیر ما محسوب می‌شود. **مرگ بر مرگ ! بگذار این آخرین کلام مرگ آلودی باشد که بر زبان جاری می‌کنیم !**

دعوا بر سر نفس مجازات است نه چگونه کشتن !!

* پیرامون هیاهوی توقف مجازات سنگسار *

دری نجف آبادی رئیس دیوان عدالت اداری چندی پیش اعلام کرد که شاهرودی رئیس قوه قضائیه رژیم اسلامی دستور توقف صدور حکم سنگسار را به تمامی قضات داده است .

در طول سال گذشته بدنبال افزایش اجرای چنین مجازات ضدبشری ای ، کارزار افشاگرانه گسترده ای از سوی نیروهای اپوزیسیون و تشکلهای حمایت از حقوق زنان در سراسر جهان برپا گردید که تحت تاثیر آن برخی کشورها و نهادهای مدافع حقوق بشر ، وسیعا بر ابعاد اعتراضات خود افزودند . متناسب با این فشار جهانی ، هیاتی از اتحادیه اروپا وارد کشور ما شده تا اوضاع حقوق بشر را از نزدیک مورد بررسی قرار دهد . البته در چند ماهه گذشته نیز اصلاح طلبان حکومتی و از جمله فراکسیون زنان در مجلس ششم با توجه به تبعات مجازات سنگسار و تاثیر آن بر مناسبات بین المللی رژیم اسلامی خواستار پیدا کردن جایگزین دیگری برای آن بوده اند و گاه برخی مراجع حوزه علمیه قم را هم قانع کرده بودند که با پیشنهاد ایشان موافقت نمایند . ظاهرا اکنون در هنگامه حضور هیات اروپایی در ایران با توافق ضمنی ولی فقیه و قاضی القضاات رژیم ، مجازات سنگسار به حالت تعلیق (و نه لغو) درآمده است . این عقب نشینی هر چند به معنای غیرقانونی و غیرشرعی اعلام شدن حکم سنگسار نیست ، اما به هر حال بیانگر شکست و یا امکان شکست رژیم در تحمیل احکام و سنتهای قرون وسطایی بر مردم مشتاق زندگی عرفی و مبتنی بر سکولاریته است . منتهی نیروهای آزادیخواه و مترقی و از جمله فعالین جنبش زنان

نباید در تبیین این عقب نشینی همچون اصلاح طلبان حکومتی مبالغه کنند ، زیرا دعوی اصلی نه بر سر چگونه کشتن بلکه بر سر نفس مجازات است .

در حال حاضر بیش از صد کشور در جهان به قافله ملت‌های معتقد به لغو کامل مجازات اعدام پیوسته‌اند. اما در این میان جمهوری اسلامی در کنار حکومت‌های چین، آمریکا و عربستان جزو رکورد داران اجرای این مجازات ضدبشری و هستی‌ستیز به شمار می‌رود. بنابراین اصلاح‌طلبان حکومتی در قضیه جایگزینی مجازات سنگسار زنان « سوراخ دعا » را تماما گم کرده‌اند. تردیدی نیست که هر فرد اعدامی در هر گوشه‌ای از جهان وقتی راهی جز مرگ در برابر خود نمی‌بیند، برایش مهم است که با درد و رنج کمتری حیات را بدرود گوید. از این رو میان کشتن با آمپول، تیرباران، حلقه‌دار، اتاق گاز و صندلی الکتریکی، با زجرکش شدن زیر شکنجه، زیر ساتور جلاد و یا باران سنگ و یا پرتاب شدن از کوه فرق است و جهان هرچه که از دوران بربریت فاصله بیشتری گرفته سعی نموده کمتر از اشکال شکنجه‌آلود مجازات استفاده کند، خود چنین رفرمی نیز دستاوردی از مدرنیته است.

اما يك مدافع جدی حقوق بشر و منزلت انسان نمی‌تواند برسر چگونه کشتن با وحوش حاکم بر مملکت ما، وارد چانه‌زنی و معامله شود. ما باید با نفس مجازات مرگ_ در هر شکل و شمایل آن به مخالفت برخیزیم این است پروبلماتیک اصلی!

از سویی دیگر ما با نفس مجازات و مجرم پنداشتن « زنان فاسد » (در فرهنگ جمهوری اسلامی) مخالفیم، حتی اگر در حد حبس و جریمه نقدی باشد. در جهان کنونی تنها دولت‌های انگشت شمار و به شدت عقب مانده‌ای مثل رژیم ایران وجود دارند که اولاً سکس خارج از چارچوبه عقد و صیغه سنتی را به رسمیت نمی‌شناسند و ثانیاً و بدتر از آن برای برخی از اشکال فعالیت جنسی نظیر: زناى محصنه (سکس زن شوهردار با يك نفر غیر از همسر خود) حکم مرگ صادر می‌کنند. در جهان مدرن کنونی در قلمرو فعالیت‌های جنسی تنها مسایلی از قبیل: تجاوز، بچه بازی (یدوفیلیسم) و استفاده از کودکان برای صحنه‌های پورنوگرافیک، مجازات‌دارد و جرم پنداشته میشود . اما تحت هیچ شرایطی نه رابطه جنسی پسر و دختر (قبل از ازدواج) نه رابطه جنسی دو همجنس‌گرا و نه هرگونه رابطه جنسی داوطلبانه (مبتنی بر تمایل و نه اجبار و تهدید و تطمیع) اعم از اینکه طرفین متاهل باشند یا نباشند، جرم تلقی نمی‌کنند تا چه برسد مجازات نرم یا خشنی برای آن تعیین نمایند . این تنها

جمهوری اسلامی ایران و رژیم‌های اسلامی مشابه آن هستند که اعمالی نظیر: زنا، محصنه، همجنس‌گرایی و روابط عشقی خارج از سنت عقد و صیغه را جرم و گناه نابخشودنی تلقی می‌نمایند و برای مواردی از آنها حکم مرگ صادر می‌کنند. بنابراین یک مدافع فعال حقوق بشر نمی‌تواند تنها به توقف و یا حتی لغو مجازات سنگسار و جایگزینی آن با شکل دیگری از مجازات مرگ رضایت دهد، بلکه فراتر از آن باید صدور هر نوع مجازاتی برای اعمالی نظیر «زنا محصنه» و غیره را متوقف کنیم، این آن هدفیست که جنبش آزادیخواهی مردم کشورمان و از جمله جنبش زنان تا حصول به آن، نباید از پای بنشینند.

